

درباره عبارتی از داستان گرشاسب

محمدتقی راشد محصل

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

شناخت زبان فارسی میانه و بررسی و برگردان متنهای بازمانده آن به سبب پیوند نزدیک و ریشه‌ای که با فارسی نو دارد، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ این پیوستگی تنها در محدوده واژه‌ها نیست، بلکه در زمینه‌های مختلف ادبی، علمی، فلسفی، اسطوره‌ای و ... نیز هست؛ از این رو آن‌جا که پژوهنده به تحلیل و ریشه‌یابی مسائل می‌پردازد، به آثار فارسی میانه (پهلوی) و یا برگردان آنها نیازمند است.

خواندن و ترجمه آثار فارسی میانه که با خط خاص خود به ما رسیده‌اند، به چند سبب دشوار است: نخست آن که خطی که این آثار بدان نوشته شده‌اند ناقص است و غالب

نشانه‌های آن نماینده اصوات مختلفی هستند و به علاوه در اتصال به یکدیگر، اشکالی به خود می‌گیرند که می‌تواند به گونه‌های مختلف تعبیر شود. دوم آن که مرز واژه‌ها در دستنویسها مشخص نیست و برحسب این که نشانه یا نشانه‌هایی را به یکدیگر پیوسته و یا جدا از یکدیگر بینداریم، صورتهای مختلف و قرائتهای متفاوتی حاصل می‌شود و این صورتهای و قرائتهای گونه‌گون می‌تواند مفهومی دگرگون و احتمالاً مقایر با آن چه منظور نویسنده بوده است، به دست دهد. سوم آن که خواندن بسیاری از متنهای فارسی میانه به سبب دربرداشتن مطالب فلسفی دشوار، امطوره‌های فراموش شده، پندارها و آینه‌های کهن و واژه‌های از یاد رفته، دشواریهایی دارد که عملاً ترجمه دقیق و مطمئن آنها را غیرممکن می‌سازد.

بنابراین در بررسی این آثار همیشه باید به دستنویسهای مختلف توجه داشت و ترجمه‌های متون را نیز باید با دقت نگریست. ای بسا که عبارت یا عبارتهایی در یک ترجمه به گونه‌ای متفاوت با آن چه مراد نویسنده بوده است، خوانده شود و این قرائت منشأ تحلیلی علمی یا مبدأ پنداری کهن و یا پایه‌ی اسطوره‌ای موهوم قرار گیرد و برداشتهای نادرست دیگری را به دنبال خود بیاورد. عبارتی که در این گفتار به بحث گذاشته می‌شود گواهی است بر این سخن.

در آغاز متن پهلوی «داستان گرشاسپ»^۱ سخن از ارجمندی آتش است و برای نمودن این ارج، اورمزد روان گرشاسپ را فرا می‌خواند و روان آن چه را در جهان مینو دیده است برای زردشت بازمی‌گوید.

گفتگو بدین سان آغاز می‌شود که: اورمزد از زردشت می‌پرسد: «روان چه کسی - اگر بینی - تو را خوشایند است؟» و زردشت پاسخ می‌دهد: «روان گرشاسپ». روان گرشاسپ فرا خوانده می‌شود و از رنجی که در دوزخ دیده است می‌نالد و می‌گوید که:

۱۳۱۳۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳
 ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳
 ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳
 ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳
 ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳

ایراد دیگری که بر تصحیح او وارد است این که واژه آرامی **ܕܢܗܪܝܢ** BYRH در متنهای فارسی میانه غالباً برای «ماه» به مفهوم زمانی آن (۳۰ روز، $\frac{1}{12}$ سال) به کار می رود. در فرهنگ پهلوی نیز در زیر واژه های مربوط به تاریخ و زمان (در بیست و هفتم) آمده است. آن جا که منظور از «ماه» ایزد ماه باشد غالباً **کشم** به کار می رود.

پس طبیعی است که روان گرشاسپ مردی که در جهان بسی کارهای نمایان کرده و نامی بلند داشته است از این که به سبب گناهی نابخشودنی پادافراه یافته است، پشیمان باشد و آرزو کند که: کاش هیربیدی توبره بر پشت بود که گرد جهان می گشت و از این جبروت معنوی و بلندی روحش جهان به بیم می افتاد. چنین اندیشه ای را در نوشته های فارسی نو بویژه در آثار عرفانی می توان دید، مردان بزرگ و وارسته با سلاح توکل بی هیچ توشه دنیایی، با انبانی بر دوش راهی سفرهای دور می شوند و جهانی را از عظمت معنوی و روحی خویش به شگفت وامی دارند.^{۱۷}

بنا بر آن چه گفته شد چنین می پندارد که عبارت بدان سان که در متن ویراسته دابار آمده، درست است و آوانویسی و ترجمه زیر را برای آن پیشنهاد می کند:

kāč man hērbēd - ē būd hem, kē - m tōbrag - ē pad pušt hē, zīwīšn xwāstan rāy pad gēhān hamē raft hēm ud gēhān man zīšt pad čāšm būd hē ud gēhān az¹⁸ ray¹⁹ 1 man tarsīd hē.

«کاش من هیربیدی بودم که مرا توبره ای بر پشت بودی، برای خواستن زندگی (= امرار معاش) در جهان همی رفتم و جهان به چشم من زشت بودی و جهان از شکوه من ترسیدی»

* * * بی نوشته ها و مآخذ:

۱ - Dhabhar, B. N., The Pahlavi Rivayat, Bombay 1913, pp. 65-74.

۲ - براساس متن ویراسته دابار. ص ۶۶.

۳ - Müller, F. (ed); The Sacred Books of the East V. XVIII, p. 373.

۴ - I have been a priest of kapül which be a power in support me...

۵ - وست (زیرنویس شماره ۵ صفحه ۳۷۳ مآخذ یاد شده در شماره ۳) قرائت سنتی (کاجی من) را نمی پذیرد و اظهاراً برای تأیید قرائت خود (Kāpūl) به مطلبی از بندش استناد می کند که بنا بر قرائت او در آن جا گفته شده است که: آذر فرنیخ، یکی از سه آتش بزرگ دین زردشتی، نخست در خوارزم بود. در زمان پادشاهی گشتاسپ به کابلستان انتقال یافت. لازم به یادآوری است که واژه ای که او کابلستان خوانده است در بندش ایرانی کاریان است نه کابلستان. و براساس مطلب بندش ایرانی، در زمان گشتاسپ شاه، آذر فرنیخ را از خوارزم به «روشن کوه» در «کاریان» جای دادند (نگاه کنید به بندش ایرانی، چاپ عکسی از روی نسخه TD1، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ص ۱۰۳-۱۰۲). قرائت وست را نوبرگ، ویکاندر و ویدنگرن نیز پذیرفته اند. ویدنگرن آن جا که

دربارهٔ اختلاف نقش موبدان و هیریدان در آیین زردشتی بحث می‌کند، هیرید بودن گرشاسپ را برای تأیید نظر خویش گواه می‌آورد که با توجه به قرائتی که در این گفتار از واژهٔ مذکور به دست داده شده است، مؤید استنباط او نیست. نگاه کنید به:

Widengren, G.: *Les religions de l'Iran*, Paris, 1968, p. 295

۶- Nyberg, H. s.: *A Manual of Pahlavi*, part I, Wiesbaden, 1964, p. 37, 187.

۷- برای این آوانویسی و ترجمه نگاه کنید به:

Oriental Studies in Honour of Cursetji Erachji Pavry. 1933, pp. 336-352

که در: *Acta Iranica*, V. IV, 1975, pp. [379-395]. نوربرگ در این ترجمه علاوه بر متن روایت، داستان گرشاسپ را در دینکرد نهم نیز ترجمه و آوانویسی کرده و توضیحات سودمندی بر آنها افزوده است.

۸- عقیقی، رحیم؛ اورمزد و گرشاسپ، مجله دانشکدهٔ ادبیات مشهد، شماره اول سال دوم، صفحه ۲۶.

۹- بهار، مهرداد، *اساطیر ایران*، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۲. صفحه ۱۳۹ و نیز همان ترجمه در *پژوهشی در اساطیر ایران*، پارهٔ نخست (متن و یادداشتها) انتشارات توس، زمستان ۱۳۶۲؛ صفحه ۱۸۲.

۱۰- دابار، بهمن جی نوشیروان جی، صد در نثر و صد در بند هش، بیثی ۱۹۰۹، صفه ۸۶.

۱۱- داراب هرمزیدار، *روایات به اهتمام رستم اوزنولا*، دفتر اول صفحه ۶۲.

۱۲- برای آگاهی از آن چه دربارهٔ گرشاسپ در اوستا و متتهای فارسی میانه آمده است نگاه کنید به: پورداد، ابراهیم، *یشتها* جلد اول صفحه ۱۹۵-۲۰۷.

۱۳- آقای دکتر مهرداد بهار ظاهراً به این نکته توجه کرده و در یادداشتهایی که بر ترجمه داستان گرشاسپ نوشته‌اند (*اساطیر ایران* صفحه ۱۲۸؛ *پژوهشی در اساطیر ایران* صفحه ۱۸۸) خواسته‌اند شخصیت روحانی ساختگی او را توجیه کنند. ایشان دلایلی بر «جنبه شاه موبدی» فرمانروایان نخستین هند و ایرانی ارائه داده‌اند که اگر هم در موارد دیگر صادق باشد در مورد گرشاسپ قطعی به نظر نمی‌رسد دلایل ایشان چنین است:

الف - آن که تریته پدر گرشاسپ هوم را فشرده و فشرندهٔ هوم یک نفر روحانی است.

ب - اورواخشید داور و قانون‌گذار است و این کار خود از وظایف موبدان است.

پ - وجود لقب هیرید برای گرشاسپ و این که مهر و ماه پشتیبان او بوده‌اند.

از سه دلیل یادشده، مورد «الف» و «ب» دربارهٔ گرشاسپ چیزی را ثابت نمی‌کند و مورد «پ» نیز مبتنی بر قرائت مشکوک مورد بحث است.

۱۴- نگاه کنید به زیرنویس شماره ۸ صفحه ۶۶ روایت پهلوی مذکور در یادداشت شماره ۱.

۱۵- نگاه کنید به مأخذ یاد شده در یادداشت شماره ۷ صفحه [393].

۱۶- «توبره / تبره» از واژه‌های شناخته‌شدهٔ فارسی است صورت باستانی آن *tubraka** است در گویشهای ایرانی و زبانهای آریایی صورتهای مختلفی از آن به کار می‌رود مثلاً در یشتو *tōbra* و *tūbra* در پنجابی و هندی *tobrā* در گجراتی *tobr* ... (برای ریشه و صورتهای واژه نگاه کنید به:

B. L. Turner, *A Comparative Dictionary of the Indo - Aryan Language*, London , 1966, No, 5972, 5480, 5482

با توجه به تحول واژه در فارسی میانه املاء *توبر* با *توبر* را برای آن باید انتظار داشت، اما صورتهای متنوع کاربرد واژه در گویشها و زبانهای دیگر نشان می‌دهد که املاء به کار برده شده در این متن "tōbār?" نیز ممکن است معرف گونهٔ گویشی آن باشد.

۱۷- مثلاً مقایسه کنید با این داستان در *جوامع البحکایات* :

وقتی یکی از مشایخ طریقت بر سیبل تجرید و توکل قدم در بادیه نهاد و بی‌زاد و راحله در صحبت قافله احرام حج بیت‌الله بست. روزی به خود نگریست و گفت: اینت قوی دل مردی که منم، در توکل قدم ثابت دارم و بی‌زاد و راحله سفر بادیه در پیش گرفته‌ام و به اعتماد دوست روی به خانه او آورده‌ام. چون این خاطر در ضمیر او بگشت و این اندیشه در ساحت سینۀ او گذری کرد، مردی بود در پهلوی او نشسته و توبرۀ چهاربندی در پیش خود نهاده. آن مرد روی بدو کرد که ای خواجه عزم کجا داری؟ گفت عزم مکه. گفت زاد و راحله تو کجاست؟ گفت بر حق توکل کرده‌ام و بر اعتماد وی قدم در راه نهاده. گفت: ای بیچاره؛ تو گمان می‌بری که از جمله متوکلانی؟ غلط کرده‌ای. و هرگاه که بی‌زاد و پیاده روی به بادیه نهی و در صحبت قافله روی، هر متوکل و صاحب ثروت که تو را ببندد بار تو بر دل او نشیند و تو را طعام و آب دهد و توشه و زاد فرماید، پس این توکل نباشد که بار از پشت جانوران بی‌عقل برداشته‌ای و بر دل آدمیان عاقل نهاده‌ای. توکل آن است که چنان که دل تو دربند کس نباشد دل هر کس دربند تو نبود. اینک بنگر تادر توبرۀ من چیست؟ مرد نگاه کرد توبره‌ای پر سبک ریزه بود. گفت پنجاه سال است که تا این بادیه را به قدم توکل می‌سپرم و سنگ ریزه در توبره کرده‌ام تا ناظران گمان برند که مگر در توبره زاد و توشه دارم و کس را دل دربند من نباشد. چون مرد در توکل به کمال باشد و موت او از خزان احسان ذوالجلال بود. قوت او از دست عنایت لایزال بود.

سیدالدین محمد عرفی، جوامع‌الحکایات و لواعع‌الروایات، جزء اول از قسم دوم، با مقابله و تصحیح دکتر امیر بانو مصفا (کریمی) بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۹ ص ۲۲۹-۲۲۸.

۱۸- متن: کج ke. به az تصحیح شد.

۱۹- بر مبنای متن ویراسته دایار و قرائت وست، اوستا - rāya: شکوه، جلال، جبروت دست‌نویسهای دیگر که دارد که نوبرگ آن را به العرد warziiman «کارم» تصحیح می‌کند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی